


<p><b>IRANSCHÄHR</b> Revue littéraire et scientifique mensuelle</p> <p>Fondateur et Redacteur: Hossein Kazemzadeh</p> <p>Berlin-Wilmersdorf, Augustastrasse 1</p>	 <p>مجله منصور علی و اوبی</p>	<p>مؤسس و نگارنده: حسین کاظم زاده ایرانشهر</p> <p>این مجله ماهی یکبار بقلم فضلاى شرق و فرنگ در ۶۴ صفحه انتشار مییابد.</p> <p>قیمت این شماره پنج قران در خارج ۲ شلنگ است</p>
سال ۲	اول اردی بهشت ماه یزدگردی سال ۱۲۹۳ شمسی	شماره ۸
۱۵ رمضان ۱۳۴۲ هجری = ۱ تیر ۱۳۰۳ = ۲۱ آوریل ۱۹۲۴		

[انتشارات ایرانشهر را از وکلای مجله میتوانید بخرید]

## قیمت اجتماعی

### معارف و ارکان سه گانه آن

ایران ما يك زندگى تازه شروع میکند و حال  
او شبیه بحال کسی است که تازه از چنگال يك  
ناخوشی مزمن و خطرناک رهائی یافته و پا بدوره



نقاہت گذاشته باشد.

ایران ما مانند همین مریضی است که مدتها بستری و از  
خوردن غذاهای لذیذ و دلخواه و از تنفس هوای صاف و آزاد  
محروم مانده بود و حالا خودرا تندرست و قوی یافته در کار  
انداختن قوای خویش خودرا آزاد میسند و يك اشتهای شدید حاصل  
کرده میخواهد تمام غذاها و ماکولاترا در يك آن بخورد و در  
هوای صاف و آزاد بطور دلخواه جولان نماید و قوای بدنش را  
موافق میل و آرزوی خود بکار بندازد.

اینحال به بسیاری از ناخوشها دست میدهد و غالباً در دوره نقاهت يك اشتها و يك كرسنگی مفرط ولی دروغی حاصل میگردد. لیکن يك طیب حاذق و تجربه کار بمریض خود که تازه از پرهیز و بستر در آمده و هنوز اعضای بدن او فعالیت طبیعی را کسب نکرده اجازه نمیدهد که در خوردن و حرکت نمودن افراط کند و هر چه دلش خواهد بخورد و بهر جا آرزو کند برود.

خود مریض هم اگر قدری عاقل و دور اندیش باشد راضی بدان نمیشود زیرا می فهمد که با مختصر افراط و تقریط ممکن است ناخوشی او باز گردد و بدتر از حال اولی او را گرفتار و بلکه هلاک سازد.

حال ملت ایران هم همین است. چه حالا که از تأثیر جریانهای سیاسی و انقلابهای زمان بیدار شده است می پند که تا امروز يك زندگی بسیار تاریک و کثیفی داشته و بلکه حق زندگی و آزادی را اساساً دارا نبوده همیشه دستخوش هوا و هوس پادشاهان و بازیچه دست روحانیان و عوامفریبان گردیده است.

حالا که بی حقوق خود برده است درك میکند که باید همه چیز خود را از خوراك و پوشاك و نشیمنگاه که نخستین احتیاجهای زندگیست گرفته تا افکار و خیالات و عادات و اخلاق و زبان و ادبیات و حتی عقاید دینی را که عالترین احتیاجهای روحی و دماغی است اصلاح کند یعنی يك انقلاب اساسی در حیات اجتماعی خود بعمل بیاورد تا از زندگی بر خوردار گردد.

ملت ایران پس از چند قرن اسارت مادی و معنوی کم کم حس میکند که باید شکل حکومت و اداره مملکت، وضع تربیت و اصول تعلیم و تألیف و چاپ و آداب و رسوم معیشت خانگی و

اجتماعی، شرایط کسب و تجارت و مراسم مذهبی و ملی، طرز خانه داری و خانه سازی و طریقه معاشرت و مصاحبت و قوانین ازدواج و طلاق و تملك و توارث و اساس قضاوت و روحانیت و حتی کیفیت تفکر و ایمان خود را هم تازه کند.

این روح انقلاب و تجدد از کجا و از چه زمانی به جسم این مرده دمیده شد؟ همانا این روح را، معارف ما یعنی همین معارف ناقص و نارسا و زیانکار که داریم تا ایندرجه سحر کرده و این روح را دمیده است. پس اگر يك معارف درست و سودمند و کامل داشتیم چه سحرها و اعجازها که میتوانست نشان بدهد.

بلی از پرتو همین معارف ناقص است که ملت ایران بیدار شده و دیگر بزندگی زشت و ناگوار خود قناعت نخواهد کرد و هر قدر هم محتاج بخونریزی شود بار دیگر زیر بار اسارت نخواهد رفت. این يك انقلابی است که حتماً در ایران تولید خواهد شد. اعلان جمهوریت و یا عقب انداختن آن، تجدید اساس سلطنت و یا بر انداختن آن، مخالفت روحانیان و تکفیر آنان هرگز تأثیری نخواهد بخشید و مانع از ظهور این انقلاب نخواهد شد. این آتشی است مقدس که روز بروز فزوزنده تر خواهد گشت. درین انقلاب و تجدد، بسیاری از مسائل اجتماعی که تمدن عصر کنونی آنها را پیش آورده و سیاست ملتها آنها را تدقیق و حل کرده و میکند بمیان خواهد آمد که ما مهمترین آنها را یاد آوری میکنیم:

۱ — خون ایرانی باید تصفیه شود. آیا بچه وسیله، با ریختن خونهای فاسد یا بواسطه ازدواج با عناصر قوی و یا با کوچ دادن اهالی از جایی بجای دیگر و این ازدواج و کوچ دادن میان کدام

- عناصر و یا از کدام ملت باید گرفته شود.
- ۲— مسئله نژاد و ملیت. آیا تا چه درجه ملیت و نژاد را مسلط به عناصر دیگر اجتماعی باید کرد و چگونه میان ملیت و دین الفت و سازش باید داد.
- ۳— آیا در تشکیلات اداری تمرکز و یا عدم تمرکز را قبول باید نمود و چه حدی برای آنها معین می‌توان کرد.
- ۴— آیا روحانیان و روحانیت ایران را چگونه اصلاح باید نمود و چگونه آنانرا به مقتضیات عصر واقف نموده پیشوای نهضت و ابتباه باید ساخت.
- ۵— ایران برای حفظ استقلال خود و برای تأمین آسایش و امنیت همیشه باید قوای مسلح داشته باشد، این مسلح شدن تدافعی باید باشد یا تجاوزی و این قوای مسلح تا چه اندازه قوود و تسلط را حایز باید باشند.
- ۶— در مسائل اقتصادی آیا اصول حمایت و تشویق منابع اقتصادی مملکت را قبول باید کرد و یا رقابت آزاد بین المللی را برای تحریک حس تشبث و اقدام ترجیح باید داد.
- ۷— قوه روحانی را از قوای جسمانی چگونه جدا باید کرد.
- ۸— منازعه علم را با دین و عقلیات را با تقلیات چگونه حل باید نمود.
- ۹— زبان فارسی را چگونه باید نمود، از یکطرف چگونه آنرا از عناصر بیگانه پاک باید کرد و از طرف دیگر بچه شرط به توانگر ساختن آن با قبول عناصر جدید موفق می‌توان شد.
- ۱۰— اصول تعلیم و تربیت را چگونه باید نمود و

اصول کدام ملت را قبول و چگونه آنرا موافق مزاج و احتیاج ملت ایران باید ساخت.

۱۸ — زنان ایرانرا چگونه از قید اسارت و جهالت باید رها کنید و تا چه درجه آزادی در حق آنان قائل باید شد و چگونه آنانرا ازین آزادی بر خوردار باید کرد.

اینها مسائلی است که ملت ایران در هر قدم بد آنها خواهد بر خورد و مجبور خواهد شد آنها را تدقیق و تحلیل کرده تصمیمی در آنها بگیرد و خط حرکتی برای خود معین نماید و گرنه از يك انقلاب صرفی که جز تخریب چیز دیگر نشناسد امید نجات و سعادت را نمیتوان داشت.

ما با اینکه جمهوریت را آخرین چاره درد میدانیم و قبلاً هم آنرا خوش آمد گفته و پیشو از کردیم باز چنانکه گفتیم، عقیده ما برین است که تا زمینه اصلاحات را حاضر نکنیم و ملتر قابل بقبول شرایط تجدد نسازیم نه از جمهوریت و نه از انقلاب سودی خواهیم برد.

يك انقلاب وقتی ثمر می بخشد که در پشت سر سوختن يك ساختمانی هم داشته باشد و با برانداختن يك بر افراختنی هم همراه شود. بدبختانه در میان ملت ایران هرکس برای خراب کردن آماده و حاضر است لیکن برای آباد کردن قابل و شایق نیست چه خراب کردن هزار بار آسانتر از آباد کردن است و لوازم و اسباب آباد کردن آماده نیست چونکه ما يك پایه محکم علمی و اخلاقی و دینی نداریم زیرا که از يك معارف درست و رسا و سودمندی بهره هستیم.

بنابراین وقتیکه ما حس میکنیم يك انقلاب طبیعی و حتمی در

ایران در زائیدن است و بسیار تخریبها و کشتارها با خود همراه دارد، فوری نظر بمواقب آن انداخته و فکر میکنیم با چه وسایل در روی آن خرابه‌ها بنای جدیدی برپا میتوان کرد و چگونه آن یتیمان نسل تازه را تربیت باید نمود و یا آن نوباوگان را از آغوش پدران و مادران بیحس و ناپسند بدر کشیده در فضای آزاد فضیلت و علم پرورش باید داد. این آرزویی است که سر تا سر وجود ما را فرا گرفته است و ما ایمان داریم که جز از راه معارف بحصول نخواهد پیوست.

مقصود ما از معارف، تنها مطبوعات و یا بنای وزارت معارف نیست بلکه هر چیزیکه به افراد ملت تلقین و تعلیم فکر و معلومات کند مانند قوانین مملکتی، پروگرام مدارس، مطبوعات و نشریات و انجمنهای علمی و ادبی و کنفرانسها و نطقها و وعظها و غیره همه جمعاً معارف يك ملت را تشکیل میدهد.

بدین جهت، همه اصلاحها، تجددها، آبادیها و ترقیها که ما آرزو میکنیم و اجرای آنها را انتظار داریم تنها بوسیله معارف زائیده خواهد شد. اینست که ما معارف را منبع فیض و منشاء حیات اجتماعی و یگانه نگهبان روح استقلال و عظمت ملت میدانیم و پیش از هر چیز گذاشتن بنیان آنها بر روی يك اساس استوار لازم میشماریم.

اینک آنچه را در باره يك معارف درست و سودمند بنظر ما میرسد درینجا اظهار و برای يك چنین معارف سه رکن قرار داد. آنها را بنظر صاحبان تفکر میرسانیم.

چنانکه معارف، روح يك ملت است، روح معارف نیز روح الارواح ملت باید نامیده شود. این روح الارواح عبارت از ملت است که رکن نخستین معارف ما را تشکیل باید دهد بدین‌طریق که از تمام افکار و عقایدیکه در میان افراد ملت و در فضای ایران پراکنده میشود باید يك حس ملت ایرانی تراوش کند. مثلاً از قانون اساسی ما و از قوانینی که مجلس ملی وضع میکند، از نظامنامه‌هاییکه دولت انتشار میدهد، از پروگرام مدارس، و کتابهای کلاسی، از مطبوعات و نشریات، از کتابها و بیاتنامه‌ها، از خطبه‌ها و وعظها و نظقها و از مصاحبه‌ها و مکالمه‌ها و خلاصه از هر چیزیکه القاء يك فکر میکند باید سیمای ملت ایرانی جلوه گر شود.

رکن نخستین  
و روح  
معارف ما

این حس ملت باید بوسیله اظهار علاقه و محبت و برتری دادن بنژاد ایرانی، به نیاکان ما، به آب و خاک ایران، بزبان و دین و به آداب و شعایر ملی، اظهار شود. هر يك فرد ایرانی باید با این حس متحسس شود و هر فردی را که دارای این حس شد بدون تفریق دین، زبان، شغل و مسلک و لباس باید ایرانی شمرد و شایسته محبت و حرمت دانست و بعبارت ساده ملت را بسایر شئون و نوامیس اجتماعی برتری باید داد.

وقتیکه این ملت، بدین معنی که ما شرح دادیم رکن معارف ما را تشکیل داد، آنوقت دز قلبهای فرزندان ایرانی، يك عزت نفس، يك غرور ملی و يك شهامت نژادی تولد میکند و افرادی که دارای این احساسات شده و این عواطف در دلهای آنان رسوخ پیدا کرد، دیگر مزدور اجانب نمیشوند، از جلو دشمن فرار نمیکنند، شرافت و عزت نفس خود را بچند دینار نمیفروشند، از

بیگانگان توسری نمی‌خورند، از ستمکاران، ظلم و جور قبول نمیکنند و به پستی و فروتنی و زبونی و بیچارگی تن در نمیدهند. آنوقت، این افراد، بزرگان مملکت خود را بزشتی نام نمیبرند و ظالمان و بیگانگان را بناموس خود مسلط نمیسازند و از ایرانی بودن خود خجالت نمی‌کشند و شرافت و عزت و نجابت خود را بهر قیمت باشد نگاه میدارند.

آنوقت بمحض توقف چند ماه یا چند سال در ممالک خارجه زبان خود را فراموش و یا غرق در کلمه‌های بیگانه نمیکنند و از ایرانیت بیزار نگردیده فرنگی پرست، عرب پرست، ترك پرست، انگلیس پرست، آلمان پرست و روس پرست نمیشوند بلکه اینگونه افراد را از خود نمیشمارند و آنانرا از دایرهٔ محبت و انس خود بیرون میکنند و درینباب پیروی از شهریار دیرین خود مینمایند. چنانکه در تواریخ مذکور است که در زمان حضرت رسول حاکمی از طرف نوشیروان به یمن فرستاده شده بود که خزه خسرو نام داشت. این حاکم ایرانی آداب و شعار عرب را یاد گرفته لباس عرب می‌پوشید و در زبان عربی شعرها میخواند. این عرب مآبی او خشم شاهنشاه ایران را سبب شده فوری عزل و برگشت او را فرمان داد. (۱)

\* \* \*

پس ازینکه پایهٔ معارف را بر رکن متین ملیت استوار ساختیم، روح آنرا نیز که عبارت از تعلیم است بر پایهٔ محکمی باید بگذاریم.

تعلیم استدلالی  
دومین  
رکن معارف

تعلیم یعنی یاد دادن، بزرگترین احتیاج بشر و کلان‌ترین

(۱) نقل از کتاب «تجلیات روح ایرانی در ادوار تاریخی» که در جزو انتشارات ایران‌شهر عنقریب بچاپ خواهد رسید.



وسيله ترقی است. انسان از روز نخستین تا دم و اسپین زندگی بی اختیار مشغول یاد دادن و یاد گرفتن است و از پرتو همین احتیاج فطری توانسته است قوای بدنی و دماغی خود را بکار بیندازد و اینهمه اطلاعات، معلومات و اختراعات را فراهم کند. بشر در ابتدا خیلی چیزها را از خود طبیعت و حیوانات و طیور و حتی نباتات یاد گرفته است و روز بروز دایره احتیاجهای او بزرگتر شده قوه هوش و ذکاوت خود را تیز کرده و بکار انداخته راههای نو برای رفع احتیاج خود فکر و پیدا کرده است و کم کم افراد خانواده از همدیگر و بعد خانواده‌ها و اقوام از یکدیگر یاد گرفته و هی بدن افزوده اند تا بدینجا رسیده است که امروز هر اختراع تازه‌ای که در يك گوشه دنیای متمدن بظهور میرسد در عرض چند روز و بلکه چند ساعت در گوشه‌های دیگر آن دنیا پراکنده میشود یعنی آنها یاد میگیرند و بکار می اندازند.

حالا اگر این یاد دادن، خواه در خانه باشد و خواه در مدرسه و یا در جای دیگر، از روی استدلال شود یعنی عقلی و منطقی بوده حکمت و علت آن چیز تعلیم شود آنها استدلالی و عقلی و گرنه آنها تبعیدی و استبدادی و تقلی مینامند. هماندرجه که تعلیم استدلالی فواید و محسنات دارد، بیشتر از آن، تعلیم استبدادی و تبعیدی ضرر و خطر دارد.

تعلیم استدلالی، مخصوصاً برای افراد ایرانی که هوش و ذکاوت فوق العاده دارند بسیار لازمست و فواید زیاد دارد. بچه‌ها هر چیزی را که می‌رسند باید جواب درست و صحیح داد و حکمت آنها بیان نمود نه اینکه گفت چون من چنین میگویم و یا فلان چنین فرموده تو هم بی چون و چرا باید پذیری. این نوع تعلیم

تبعدی خواه از طرف پدر و مادر و خواه از معلم و مربی و استاد و رئیس باشد، قوه محاکمه و تعقل و تخیل شخص را ضعیف و فلج میسازد و او این قوه‌ها را بکار نینداخته بقبول کردن هر فکر و هر کار بی محاکمه و تعقل عادت میکند و مانند عروسک و بازیچه میشود.

در عالم طبیعت بعضی چیزها هست که حکمت و علت آنها آنقدر واضح و محسوس است که محتاج به آوردن دلیل نیستیم مثلاً وقتیکه میخواهیم بچه را از نزدیک شدن بآتش منع کنیم سوزش آتش خود دلیل کافیست و بچه خودش انرا احساس میکند و هیچ دلیل دیگر لازم ندارد ولی اگر بخواهیم او را از زیاد خوردن و دروغ گفتن منع کنیم باید حکمت انرا و مضراتی را که از آن حاصل میشود، با مثالهای محسوس و نزدیک بفهم برای او ثابت کنیم نه اینکه با تشدد، لُجوب، تهدید و حبس و غیره او را مانع شویم و او را تبعداً و قهراً مطیع امر خود سازیم.

و همچنین وقتیکه بچه سؤالی میکند بپناه اینکه او هنوز کوچک است و این قبیل مسائل را نمی تواند و یا نباید بفهمد، جوابهای نا صحیح و حکمتهای خلاف حقیقت و دلیلهای دروغی نباید گفت مثلاً وقتیکه بچه میرسد آفتاب شبها کجا میرود، نباید گفت، که زیر زمین پنهان میشود و یا ملائکه آنرا برده در چاهی می اندازند و فردا دو باره از چاه بدر کشیده بدنیا می آورند. این قبیل جوابها گرچه موقتاً بچه را قانع میکند ولی در ذهن او جایگیر میشود و پس از چند سال که مبادی علوم را یاد گرفت میفهمد که آن معلومات همه بی اساس و پا در هوا بوده درینمدت مدید بیخود آنها را بدماغ خود بار کرده است. درین موقع حال

او شبیه بحال مرد گرسنه‌ای میشود که انبان سنگینی پیدا کرده بامید نان آنرا بدوش خود گرفته راه دوری را پیماید و همینکه بخانه رسیده باز کرد به پند که جز خاک چیزی نوبی انبان نبوده است.

اینکه می‌بینیم اغلب جوانهای ایران پس از تحصیل مختصر، لا مذهب ولا قید و بی لجام ولا ابالی و بد اخلاق و بی همه چیز میشوند بزرگترین علت آن همین تعلیم و تربیت استبدادی و تبعیدی و نقلی است که از بچگی بدانها میدهند و بعد که دیدند هر چه یاد گرفته اند همه دروغ و بی اساس و بی پایه بوده مجبور میشوند آنها را دور بیندازند و بجای آنها عقاید جدید علمی و ثابت جایگیر سازند و چون دوره سن گذشته و مجاهدت با اوهام و خرافات بسیار سخت است اینست که از آنجا رانده و ازینجا مانده میشوند. و چون اساس تعلیم و تربیت و اخلاق و عادات و عقاید دینی ما همه مبنی بدین اصول امر و نهی تبعیدی و نقلی بوده برای عقل و استدلال حصه بسیار کمی در آن گذاشته شده لهذا نتیجه آن همین است که امروز می‌بینیم که هیئت جامعه ما را شرکا و پلنگ (زرافه) و اخلاق ما را بو قلمون ساخته است.

بدبختانه صفحه‌های مجله اجازه نمیدهد که پیش ازین درین مسئله تفصیل بدهیم و گرنه هر يك مبحث این مسئله کتابهای مفصل لازم دارد ولی همینقدر میگوئیم که باید حالا که شروع به اصلاح و تعمیم معارف میشود این نکته را نصب العین خود کنیم که تا تعلیم را بر پایه اصول استدلالی و عقلی استوار نسازیم از معارف عمومی، آن نتیجه را که منتظریم نخواهیم برد.

پس از تعلیم، باید تربیت را در نظر گرفت زیرا  
مقام تربیت از همه معلومات و اطلاعاتیکه  
بشر یاد می‌گیرد بالاتر است چونکه بروج و  
مغنیات او تعلق دارد. تربیتی که درینجا مقصود است شامل تربیت  
خانگی و دبستانی و مسلکی و اجتماعیست. و این تربیت است که  
روح معارف یکمالت را تشکیل می‌دهد.

تربیت استقلالی  
سومین  
رکن معارف

هر فرد، ابتدا در آغوش پدر و مادر و از زبان آنان و در  
فضای خانواده تربیت ابتدائی را کسب میکند و سپس در دبستان،  
بنیان آن تربیت را محکمتر می‌سازد و پس از فراغت از تحصیل،  
شغل و مسلکی که پیش می‌گیرد تربیت او را در دایره عملیات و  
و تجربه داخل کرده قوام می‌دهد و همینکه پا به آستانه زندگی  
حقیقی گذاشته در میان هیئت جامعه خود مقامی را دارا شد و  
خانواده‌ای تشکیل داده بمجالست و معاشرت با خانواده‌های دیگر  
آغازید. این دوره زندگانی نیز اثراتی در تربیت او بوجود می  
آورد و به اخلاق او یک رنگ ثابت و تغییر ناپذیر می‌دهد و اثرات  
این چند نوع تربیت که از روزگار بچگی تا حال فرا گرفته است  
رویهم ریخته، سرایت و نفوذ بهم‌دیگر کرده با هم می آمیزند  
و یک رنگ و شکل متحد به شخصیت و اخلاق او می‌دهند.

پس تربیت با این شمول که ما بدان دادیم، روح معارف ما را  
تشکیل باید دهد و بدون فوت وقت لازمست یک محور درست  
برای این تربیت معین کنیم تا همه چرخهای آن در روی این محور  
بگردد. درینجا بجهت نداشتن گنجایش زیاد، بطور اختصار بدین  
مسئله اشاره می‌کنیم (۲):

(۲) برای تفصیل رجوع شود بکتاب «راه نودر تعلیم و تربیت» که جزو انتشارات  
ایران‌شهر چاپ خواهد شد.

تربیت باید استقلالی باشد نه استبدادی. باید دانست که مقصود اصلی از تربیت، پرورش دادن و رهنمائی کردن قوه‌ها و استعداد هائست که در نهاد هر فرد فطرتاً گذاشته شده است تا بوسیله این تربیت، پاره‌ای استعدادها و قوه‌های خوب بقوت خود بفزایند و پیش از پیش نشو و نما کرده انکشاف و تجلی پیدا کنند و پاره دیگر که مضر میباشند مجرای خود را تغییر داده بیک شاهراه خوب هدایت شوند مثلاً فرض کنیم یک چپه هوش و ذکاوت فوق العاده دارد ولی آنرا در آزدن دیگران و در تقلب و دروغگوئی بکار می اندازد. وظیفه تربیت اینست که جلوگیری از نشو و نماى آن ذکاوت نکند بلکه به قوت گرفتن و تکامل آن بکوشد ولی درین ضمن، مجرا و چولانگاه آن ذکاوت را تغییر بدهد یعنی نگذارد آن ذکاوت در راه تقلب و ظلم و دروغگوئی و جز آنها صرف شود یعنی شخص مری باید همیشه بکوشد که این قوه‌ها و استعدادهاى فرد را فلج و خفه نسازد و ریشه آنها را نوزاند و نخشکاند و استقلال و آزادی آنها را بهم نزنند بلکه چنانکه گفتیم اگر آن قوه‌ها و استعدادها خوب و مفید هستند بتقویت و تکمیل آنها بکوشد و اگر بد هستند بتغییر دادن مجرای آنها و نهیة زمینه‌های بهتر و صالحتر برای تجلی آنها همت بگمارد. مقصود از تربیت استقلالی همین است.

و اگر بر خلاف این رفتار کند و با چوب و فلک بخواهد اخلاق بچه را اصلاح نماید و قوه‌ها و استعدادهاى فطری او را ابدأ در نظر نگرفته بر حسب میل و موافق تقع شخصی خود بخواهد بچه را بقبول کردن فلان فکر و عقیده و مسلک مجبور کند و مانند پدر اینکه پیش از وقت و کورکورانه مقدرات فرزندان

خود را از پیش خود معین کرده میگویند من پسرم را طیب و یا روزه خوان خواهم کرد و یا تاجر و یا ملا خواهم ساخت! رفتار نماید این نوع تربیت، استبدادی نامیده میشود و نتیجه آن جز خشکاندن ریشه استعداد های فطری، ضعیف کردن قوای دماغی، عاطل گذاشتن قوه عزم و اراده و خفه کردن احساسات قلبی و پژمرده نمودن روح زنده دلی، و خلاصه عروسک ساختن فرد بشر چیز دیگر نخواهد بود.

اینحال شبیه است بحال مادران نادانی که برای باز داشتن طفل از شیر، غذاهای بد هضم و درشت را بزور و با انگشت بدهان طفل داخل میکنند و باعث ناخوشیها و هلاک شیر خواره های معصوم خود میشوند. و یا از قهقهی، بچه های نوزاد را در قنایها بیچانده و آنها را از حرکت دادن پاها و اعضای دیگر بازادی کامل مانع میشوند و بتولید بسیاری از ناخوشیها که آن نوزاد های بیگناه را بگور میبرد سبب میدهند.

بنابراین حفظ استقلال قوا و استعداد های فطری و تقویت و هدایت آنها اساس تربیت خانگی و دبستانی و مسلکی و اجتماعی ما را تشکیل باید دهد. و چون حیات انسانی محصول قوای دماغی و بدنی و روحی است و همه آنها را بطور مناسب و متساوی پرورش باید داد، لهذا خود فن تربیت را بدین سه قسم منقسم نموده هر يك از آن اقسام را نیز مختصراً شرح میدهم:

از يك نژاد يک فرزند ان ضعيف ولا غر و عاجز و زبون و بيرگ و بی اراده بار می آورد امید هیچگونه ترقی و نیکیبختی را نباید داشت زیرا در يك چنین بدنها نه قوای دماغی تکامل میابد و نه عواطف روحی

تربیت قوای  
بدنی و دماغی  
و روحی

و قلبی شکفتن می‌تواند. این قبیله افراد، مانند مردم نریاکی و مفلوج، عضو فاسد هیئت جامعه شده. قوای دیگر او را نیز بتحلیل برده مفلوج می‌سازند.

برای نجات ایران از حال کنونی و برای اجرای آرزوهائیکه ملت ایران می‌رورد، فرزندان لازم است که باتندرستی و قوت بدن و سلامت بنیه و مزاج يك نمونه زیبای خلقت بشر شوند.

افرادیکه بنیه صحیح و سالمی ندارند، جهان روشن در چشم آنان تاریک دیده می‌شود، نومی‌دی و دلشکستگی، قوه عزم و اراده آنها را مغلوب می‌کند، قدرت جنبش و حرکت و اقدام از آنان سلب می‌شود، اصلاً زندگی را بیمزه و بیلزوم دیده با چشمهای گشاده انتظار مرگ را میکشند و بهر کسی برسند آیه یأس می‌خوانند و از دست قضا و قدر و طالع و چرخ بدکردار و فلک کجمدار کله و ناله می‌کنند و غالباً برای خلاصی ازین حال که تلختر از مرگ است متوسل بعیاشی و قمار بازی و کشیدن تریاک و وافور میشوند و بی قیدی ولا ابالیگری ولا مذهبی و فحش بکاینات را برای خود مسلک و مایه افتخار قرار میدهند و بدین ترتیب حال يك مکروب را در بدن هیئت جامعه پیدا کرده روز بروز به فاسد کردن خون او مشغول می‌گردند. چنانکه بدبختانه بسیاری از افراد متفکر و جوانان تربیت شده و ایران تجربه دیده و آزاد اندیش ایران گرفتار اینحال هستند. بدینجهت، تربیت قوای بدنی برتیبیکه بعدها شرح خواهیم داد باید یکی از شرایط معارف ما باشد.

تربیت قوای فکری و یا دماغی نیز برای استفاده از استعداد و ذکاوت و هوش افراد، لازم است. قوای دماغی بشر مانند قوه مفکره، قوه مخیله و اراده و ذکاوت منشاء اختراعها و معجزها و

ترقیهای گوناگون تمدن عصر کنونی شده اند. فن جدید ثابت کرده است که در دماغ انسانی برای هر يك از قوای مذکور مرکز مخصوصی هست و با وسایل فن تربیت و طبابت بتکمیل و تقویت آن قوا میتوان موفق شد، فنون ریاضی و طبیعی و علم روح و طبابت درین زمینه خدمتهای بزرگ میتوانند کنند.

همانطور که اعضای بدن بوسیله مشق و ورزش نشو و نما می یابد قوای دماغی نیز با وسایل مخصوص قوت میگیرند و ژنیها و رجال با عزم و اراده، مردان صاحب قدرت و افکار خلاقه همه در سایه پرورش این قوا قدم بعرضه وجود میگذارند و آنهمه کارها و اختراعاتی حیرت انگیز را به وجود می آورند. پس تربیت قوای دماغی نیز از شرایط اساسی يك معارف درست و سودمند میباشد.

اما تربیت قوای روحی که ما از آن به عواطف روحی و احساسات قلبی تعبیر میکنیم اهمیتش بیشتر از تربیت قوای بدنی و دماغی میباشد. البته تمام کوششهای مرد دینجهان و اینهمه زدو خوردها، ظلمها و خود کشیها و خونریزیها همه برای رسیدن يك سعادت موهومی است که هر کس نسبت بدرجه فهم و ادراك خود تصور میکند ولی تا فرد بشر دارای یکروح پاک و یکقلب پر از عواطف نشود بدان سعادت نخواهد رسید و تا این درجه از تکامل را طی نکند از قوای دیگر نیز بخوبی بهره مند نخواهد شد چنانکه می بینیم مردمانیکه بی بهره از عواطف روحی و احساسات قلبی هستند و یا این قوا در وجود آنان ضعیف و ناقص است هر قدر دارای کاملترین قوای دماغی و بدنی باشند باز نمی توانند خدمتی



بسعادت نفس خود و هیئت جامعه بجایارند. زیرا چنانکه گفتیم تمدن و نیکبختی عبارت از ترقی در مادیات و فراهم آوردن وسایل زندگی حیوانی نیست. نوع بشر که اشرف مخلوقات است باید يك خاصه شریفتر و عالیتر را دارا باشد و آن عبارت از روح و قلبی است که دارای پاکترین احساسات و لطیفترین عواطف است. علت اینکه ملت‌های متمدن و مرقی، با اینهمه ترقیات و اختراعات محیر العقول که روز بروز افزوده میشود، باز در پرتگاه وحشیگری افتاده از خونریزی و ظلم بهمدیگر، از استیلا و قهر و غلبه و غصب حقوق یکدیگر سیر نمیشوند جهش جز این نیست که غرق هوسات و شهوات نفسانی و مادی شده و تربیت روح و قلب را که یگانه مایه نیکبختی و انسانیت و عدالت و مسامت میتواند بشود اهمال میکنند و چنان اسیر مادیات شده اند که خالق آنان قبله آنان، پرستشگاه آنان و روح آنان جز مادیات چیز دیگر نیست و درینخصوص در نظر ما بیش از حیوانات درنده که در سر جیفه‌ای چشم همدیگر را کور میکنند فرقی ندارند! ... درینجاست که ما فریاد خود را بلند کرده میگوئیم: اگر تمدنیکه ما میکوشیم با سر نیزه و بیهای خونهای جوانان ایرانی داخل ایران کنیم همین تمدنی است که ثمرات آنرا در فرنگ می‌بینیم، وای بر ما و بر آینده ما! درینجاست که ما خود را از دایره ظاهر پرستان و سطحی بنان و دلباختگان تمدن فرنگ بکنار کشیده میگوئیم:

تو مومی بینی و ما بیچش تو  
تو ابرو ما اشارت‌های ابرو  
درینجاست که میگوئیم حالا که ایران را میخواهیم زنده و آباد  
کنیم و حالا که میخواهیم این ملت اسیر و ستم‌دیده و پریشان

و ناتوان را از نو آزاد و جوان کرده از زلال نیکبختی و خرمی  
سیراب سازیم، باید او را از راهی ببریم که دچار این خارها نشود  
و بامید رسیدن بخوشبختی غرق منجلاب نفسانیت و مادیات نگردد  
بلکه دارای يك معنویت و روحانیت شده سر مشق ملت‌های دیگر  
و رهنمای اقوام در شاهراه مسالمت و انسانیت شود.

نیل این آرزو جز با داشتن يك معارف سودمند و درست  
بترتیبیکه شرح دادیم ممکن نخواهد شد و چنانکه من اگر شخصاً  
فرزندی داشتم درین زمینه او را تربیت میکردم یعنی در زمینه ملیت  
با يك تعلیم استدلالی و با يك تربیت استقلالی پرورش دادن قوای  
بدنی و دماغی و روحی او میکوشیدم، همانطور باید متفکرین  
ایران و وزارت معارف آن، تربیت افراد ایرانی بخصوص نژاد  
نوزاد او را بدین ترتیب بهمه بگیرند تا وظیفه خود را بجا آورده  
نژاد ایران را نیکبخت و سر بلند سازند.

ح. کاظم زاده ایران‌شهر

ادبیات  
گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی  
غزل

تبه کردم جوانی، تا کنم خوش زندگانی را  
چه سود او زندگانی چون تبه کردم جوانی را  
بود فیروزی اندر سعی و دانش در جهان، اما  
در ایران پیروی باید قضای آسمانی را  
بقطع رشته جان عهد بستم با رها با خود  
بمن آموخت گیتی، ست عهدهی سخت جانی را